

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

جمعی از کمونیست های انقلابی – افغانستان و یادداشت پورتال
۱۰ جولای ۲۰۲۱

افغانستان: صلح نه که مرحله جدیدی از جنگ در پیش است

(۱)

بحران پر التهاب دیگری جامعه ما را فرا گرفته، بحرانی که باز هم ابعاد آن دامن ستمدیدگان این دیار جنگ زده را فرا گرفته است. مردم ما نه تنها مزه "رهائی" توسط جنگ و اشغال قدرتهای امپریالیستی را چشیدند بلکه نتیجه صلح و موافقتنامه امریکائی را نیز می چشند، موافقتنامه ای که قرار بود خشونت ها را تقلیل دهد، و باعث شود مردم در "صلح و صفا" به زندگی خود ادامه دهند.

آنچه اینک در برابر ماقرار دارد نتیجه وعده هائی است که امریکا و ناتو ۲۰ سال پیش داده بودند. آنها وعده کشوری را داده بودند که در آن آزادی و دموکراسی برقرار شود، کشوری که از تروریست هائی که خود پرورش داده بودند پاک کنند و ثبات و امنیت را به آن بازگردانند. اما امروز بعد از ۲۰ سال مردم ما با جنگ نوینی روبه رویند. طالبانی که زمانی قرار بود از صحنه روزگار محو شده باشند و زمانی دیگر قرار بود با آنها صلح حاصل بشود حالا با جنگ به مردم تاخته اند، مردم را از مناطق شان کوچ می دهند، خانه و زندگی آنان را به آتش می کشند و زنان را لت و کوب می کنند. مردم ما بیش از هر زمانی دیگر از عدم ثبات، عدم امنیت، از فساد در دولت و ارتش، از جنگ و خونریزی از آوارگی، از بیکاری و اوضاع وخیم اقتصادی و بالاخره از حضور و حمله طالبان رنج می برند.

روشن شده است که موافقتنامه صلح میان طالبان و امریکا نه برای صلح بلکه برای جنگ در مرحله نوینی است. ممکن است مفاد واقعی آن به روی کاغذ آورده نشده باشد اما واقعیت یک سال گذشته آن را تأیید می کند. آنچه مردم از زمان امضای موافقتنامه به چشم خود دیده اند افزایش خشونت ها در ابعادی بسیار گسترده تر از گذشته است. باشندگان این مرز و بوم نه تنها در کوچه و بازار بلکه در مکتب و شفاخانه و حتی در خانه هایشان از خشونت ها در امان نبوده اند.

از وقتی که بیرون کشیدن نیروهای امریکائی و ناتو مسلم شد ابعاد جنگ میان گروه بنیاد گرای طالبان و نیروهای پوشالی دولت دست نشانده گسترده تر شده و به دروازه شهر ها کشیده شده است. طالبان توانسته کنترل خود بر ولسوالی هائی در مناطق جنوبی و شمالی را به سرعت افزایش دهد. اگر در تمام این سالها طالبان توانسته بودند تنها بر ۱۰ ولسوالی کنترل یابند در ماه جوزا بیش از ۶۰ ولسوالی را در وردک، فاریاب، غور، بغلان، جوزجان، تخار، ارزگان، سرپل، کندز، سمنگان، بدخشان، بادغیس، فراه، نیمروز و هرات و درسه ماه بهار امسال تا پایان ماه جوزا با پیشروی هایشان بر بیش از ۷۰ ولسوالی کنترل یابند. این درحالی است که در حدود ۳۰ ولسوالی دیگر در حالت بینابینی قرار

داشته و دائم در حال دست به دست شدن بودند. طالبان در ماه اخیر سرطان به سرعت در حال پیشروی است و نیروهای دولتی عاجز از مقاومت، سربازان عقب نشینی می کنند یا بدون جنگ تسلیم می شوند، یا به طالبان می پیوندند و در نهایت به کشورهای مجاور تاجیکستان و ازبکستان می گریزند. در برخی مناطق مانند جاغوری در غزنی خود مردم دست به کار شده اند و از مناطق خود دفاع کرده و طالبان را به عقب نشینی وادار نموده اند.

مردمان ما از زمان اشغال کشور توسط نیروهای امریکا و متحدینش با هیولاهائی روبه رو اند که برای پیشروی و اعمال حاکمیت خود به هر جنایتی دست می زنند و شادی هایشان را با ریختن خون زن و مرد، طفل و جوان جشن می گیرند.

از وعده هائی که اشغالگران در مورد ثبات و امنیت و ایجاد دموکراسی و رهائی زنان دادند و این که چه بر سر آن وعده های صلح و آتش بس آمد، می گذریم. واقعیت این است موافقتنامه امریکا با طالبان نه ایجاد صلح بلکه تحمیل جنگی با مختصات نوین است.

امریکا و موقعیت ستراتیژیک افغانستان:

در شرایطی قرار گرفته ایم که طالبان نه تنها از بین نرفت بلکه به دروازه های قدرت نزدیک تر شده است. امریکا و ناتو تا ۱۱ سپتمبر همه نیروهای نظامی شان را از افغانستان بیرون خواهند برد. این شرایط به چه معنی است آیا همانگونه که بسیاری می گویند به معنای ناامیدی امریکا و ناتو در ایجاد تغییرات در افغانستان است؟ یا این که این عقب نشینی واضح به معنای شکست نظامی امریکا و پیروزی طالبان است؟ اگر نه پس به چه معنی است؟

حتی خوشخیال ترین افرادی که فریب دغلکاری های امپریالیستها برای ایجاد صلح و ثبات و دموکراسی و رهائی زنان در افغانستان را خورده بودند دیگر باید به این نتیجه رسیده باشند که هدف امریکانه ایجاد تغییرات مثبت در افغانستان و نه شکست و نابود کردن طالبان بلکه هدفش برآورده نمودن منافع جهانی خودش بود.

افغانستان به مثابه دروازه ای به سه منطقه مهم جهانی، آسیای میانه، خاورمیانه، آسیای جنوبی از اهمیت ستراتیژیک مهمی برخوردار است. این اهمیت ستراتیژیک باعث شده که افغانستان در دو قرن اخیر به یکی از کانون های مهم تضاد میان قدرت های بزرگ مبدل شود. افغانستان و مردم آن در آتش جنگ میان قدرت های بزرگ گیر کرده اند. ابتداء میان بریتانیا و روسیه تزاری، سپس میان بلوک های امپریالیستی شرق و غرب و اینک در ابعادی بسیار وسیعتر در جنگ میان قدرتهای بزرگ و قدرتهای ارتجاعی منطقه که هر کدام در تلاشند از این خوان یغما بی نصیب نمانند. به همین دلیل بعد از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱، امریکا بهانه مناسبی یافت تا با اشغال کامل افغانستان از موقعیت و برتری خود بعد از جنگ سرد استفاده و موقعیت و سلطه خود در افغانستان را تثبیت کند و همچنین رهبری خود بر جهان غرب بعد از جنگ سرد را بیازماید. اگر چه در همان چند ماه اول به نظر می رسید که امریکا به اهدافش رسیده باشد، اما پیروزی کامل در افغانستان بسیار پیچیده تر از این ها است. در حقیقت امریکا در یک کمین افتاده بود. یک جنرال بلند پایه روسی که تجربیات اشغال افغانستان را داشت، در همان روزهای اول اشغال افغانستان تله ای را که امریکا در آن می افتاد پیش بینی کرد. این پیش بینی تنها یک نظریه نبود بلکه نشانه ای از نقشه هائی بود که رقباء برای امریکا می کشیدند و در کمین بودند تا از تضادها و پیچیدگی های نظامی که امریکا دیر یا زود با آن روبه رو می شد استفاده کنند.

آیا امریکا در افغانستان شکست خورد؟

امریکا نتوانست برنامه ونقشه ای را که در افغانستان در نظر داشت، به پیش ببرد. تضادهای بیشمار و منافع نیروهای متفاوتی در افغانستان در تصادم اند. حکومتی که امریکا و متحدینش بر سرکار گماردند ترکیبی از بوروکراتهای تربیت شده در غرب و وابسته و قومندانان محلی و جهادی های سابق بودند. این نیروها در عین این که ضد مردمی بودند در عین حال سرشار از فساد، منفعت طلبی، اختلاف و تضاد بودند. علاوه بر آن جناح هائی از آن وابسته به کشورهای مرتجع منطقه از جمله ایران، ترکیه، هند و دیگر کشورها بوده و هستند. امریکا در ابتداء تلاش کرد نیروی ارتش و پولیس و یک دولت قدرتمند را در افغانستان تشکیل دهد اما بزودی دریافت که با توجه به تضادهای موجود چنین چیزی ممکن نیست و از آن برنامه عقب نشست. هزینه اشغال برای امریکا در جنگ بیست ساله به بیش از یک تریلیون دالر بالغ می شود. اما این مبلغ تنها مصرفی نیست که امریکا برای جنگ در افغانستان پرداخت. مجله فارین افز که کارشناسان زبده و سیاست گذاران سیاست خارجی امپریالیزم امریکا در آن قلم می زنند در مقاله ای به قلم مایکل مک کینلی در اپریل همین سال مصرف واقعی را اینگونه بیان می کند:

" در حالی که همه توجه واشنگتن بر روی این مسایل (جنگ در عراق و افغانستان) متمرکز بود، چین به مثابه یک رقیب ستراتیژیک جهانی ظهور کرد و روسیه به تلاش هایش برای نفوذ در اروپا و خاورمیانه ادامه داد. در حالی که جهان در حال یک گذار اقتصادی و اجتماعی بنیادی بود. ایالات متحده بیش از ۳ تریلیون دالر هزینه کرد و بیش از دو میلیون جوان امریکائی را برای جنگ و کشته شدن به این درگیری ها (عراق و افغانستان) اعزام کرد. و نتوانست در مدرنیزه کردن اقتصاد، ساختارهای زیربنائی و سیستم سلامت و آموزش امریکاسرمایه گذاری کند." به عبارت دیگر باعث شد رقباء از این شرایط سود کنند و حداکثر استفاد را ببرند.

پس با توجه به این که امریکا در اجرای برنامه هایش ناکام ماند آیا می توان گفت که امریکا از افغانستان فرار کرد؟ این نیز واقعیت ندارد. درست است که امریکا و متحدینش در اجرای برنامه هایشان ناکام ماندند و نیروهای نظامی شان را از افغانستان بیرون کشیدند و این موضع نه موضع بایدن و یا ترمپ بلکه موضع و سیاست امپریالیزم امریکاست که مورد حمایت بسیاری از سیاست مداران زبده امپریالیزم امریکا از جمله بارک اوباما قرار گرفته است. هر چند که عناصری در پنتاگون و یا کسانی مثل رابرت گیتس وزیر امور دفاع دوران بوش و اوباما با این سیاست توافق ندارند. اما همانگونه که آنتونی بلینکن گفت "ما دیگر نیروی نظامی به افغانستان نخواهیم فرستاد، اما افغانستان را رها نخواهیم کرد."

به عبارت دیگر امریکا از همان ابتداء هم قصد نداشت که یک نیروی نظامی دائمی در افغانستان مستقر کند. بلکه هدفش این بود که کنترل سیاسی و اقتصادی این کشور را در دست بگیرد و با ایجاد یک ثبات نسبی آن را در خدمت به منافع ستراتیژیک خود سازماندهی کند و از این امکان برخوردار باشد که هر زمان که لازم بداند نیروی نظامی به آنجا اعزام کند. مهمتر از همه رقبای دیگر را از افغانستان دور کند. این ثبات نسبی با شرایط دولتی که برسر کار گمارده بود به دست نیامد و ادامه حضور امریکا طولانی شد. حتی در مقطعی نزدیک به ۲۰۰ هزار نیروی امریکائی که شامل نیروهای نظامی، امنیتی و شرکت های خصوصی می شد در افغانستان حضور داشتند اما باز هم نتوانستند ثبات دلخواه را به دست آورند و امریکا بالاخره به این نتیجه رسید که چنین ثباتی شاید هرگز به دست نیاید. در نتیجه اینک به طالبان متوسل شده است و در صدد است در حالی که حاکمیت خود در افغانستان را حفظ کند، ثبات نسبی را از طریق طالبان و حامی آن پاکستان به دست آورد. بنابراین موضوع فرار در کار نیست بلکه تغییر سیاست امپریالیزم امریکامطرح است. به این دلیل که اولویت های جهانی و منطقه ئی امریکا تغییر کرده است.

به همین دلیل نمی توان گفت که طالبان امریکارا شکست داده است. هدف طالبان هیچ گاه شکست و بیرون راندن امریکاز افغانستان نبود. طالبان یک نیروی ضد امپریالیستی و مستقل نیست و هرگز نبوده است. این بر همه روشن است که تشکیل و سازماندهی طالبان توسط ارتش و سازمان اطلاعات پاکستان و البته با حمایت و تأیید امریکا و بریتانیا به وجود آمد. اگر چه این مسأله بدین معنی نیست که طالبان با امریکا تضادی ندارد اما این تضاد دارای ماهیتی ضد استثماری و ضد امپریالیستی نیست بلکه تضاد میان دو ایدئولوژی استثماری است و به همین ترتیب قصد طالبان از جنگ با امریکا هرگز از منظر مبارزه و یا مقاومت ضد امپریالیستی و ضد اشغالگرانه و برای رهائی ملی نبوده است. بلکه هدفش تحمیل خود به امپریالیزم امریکابوده است. اگر چه طالبان دولتی را که امریکا بر سر کار آورده است، یک دولت دست نشانده می نامد اما هدفش از این نامگذاری بیشتر رقابت با این دولت است. طالبان به خصوص با خصلت انحصار طلبانه اش و همچنین اصرار پاکستان خواهان قدرت کامل بدون شریک کردن دیگر نیروها می باشد. بنابراین اگر منظور از پیروزی طالبان این باشد که توانسته امریکا را بیرون کند، خیر! چون امریکا بر مبنای تغییر اولویت هایش تصمیم به بیرون بردن نیروهای نظامی اش از افغانستان گرفت بدون آن که موفق به اجرای برنامه هایش در افغانستان شود، اما سلطه خود بر افغانستان را به نوعی دیگر به پیش خواهد برد. طالبان از این جهت که توانست خود را به امریکاتحمیل کند موفق شد. در حقیقت توانست نشان دهد که در مقابل بقیه رقبا از همه برای سرکوب توده ها آماده تر است. اما شکست بزرگ طالبان این است که حتی تحمیل خود به امریکا را اگر بتوان موفقیت نامید نه خود بلکه در وابستگی و حمایت کامل پاکستان به دست آورده است. نیروئی که بخواهد خود را به امپریالیست ها تحمیل کند نشانه ماهیت ارتجاعی و نشانه عجز و بیچارگی چنان نیروئی است.

نقش پاکستان در تحولات اخیر:

طالبان نیروهای دولتی افغانستان را یک دولت دست نشانده می نامد اما خود از نظر وابستگی دست کمی از آن ندارد. در حقیقت طالبان یک نیروی وابسته به پاکستان است. پاکستان از زمان اشغال افغانستان توسط امریکاو متحدینش نقش دو جانبه ای را بازی کرده است. از یک طرف همکاری با نیروهای ائتلاف داشته و از طرف دیگر از طالبان حمایت و پشتیبانی کامل کرده و در تلاش برای بی ثبات کردن افغانستان بوده است.

پاکستان نقش تخریبی مهمی در اوضاع افغانستان در چهار دهه گذشته بازی کرده است، قبل از طالبان نقش مهمی در رشد و قدرت گیری نیروهای جهادی و بنیادگرا در افغانستان داشته است. شهرهای پشاور و کویته در پاکستان از زمان اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی سوسیال امپریالیستی، محل مقرهای فرماندهی و آموزش نظامی و استراحتگاه نیروهای جهادی بودند. پاکستان همچنین مسؤول توزیع و پخش کمک های مالی و نظامی کشورهای غربی و عربی در میان نیروهای جهادی و بنیادگرایی بود که زیر نظر امریکا و دستگاه جاسوسی اش سیا، علیه دولت دست نشانده شوروی و نیروهای روس، می جنگیدند. گرفتن چنین نقشی و واگذاری و به رسمیت شناختن این نقش از جانب امریکا و متحدینش به معنای در نظر گرفتن موقعیت برترپاکستان در افغانستان بعد از بیرون رفتن نیروهای روس بود.

ایفای چنین نقشی برای پاکستان به معنای تبدیل آن کشور به یک قدرت منطقه ئی بود که برای پاکستان از دو جهت اهمیت داشت و همچنان دارد. یکم آن را در رقابت منطقه ئی با هند که نسبت به آن حساسیت بالایی داشت [و دارد] در موقعیت قوی تری قرار می داد و دوم این که از اختلافات مرزی مهم با افغانستان در امان می ماند. خط مرزی دیورند بعد از دفع تجاوز دوم انگلیس بر افغانستان در سال ۱۸۹۳ توسط انگلیس ها به مثابه مرز افغانستان و هند بریتانوی تعیین شد که بر اساس آن بخش مهمی از سرزمین افغانستان به هند بریتانوی ضمیمه شد و بعد از تجزیه هند در ساحه

پاکستان قرار گرفت. این موضوع پیوسته یکی از نقاط اصلی اختلاف میان دولتهای افغانستان و پاکستان بوده است که توسط دولت های مختلف مطرح شده است (به غیر از دوران حکومت طالبان که هیچ گونه اختلاف مرزی با پاکستان را مطرح نکرد- و این دقیقاً همان چیزی است که پاکستان می خواهد). پاکستان در صدد است که به طرح این مسأله از جانب افغانستان برای همیشه پایان دهد. اما همانگونه که مطرح شد آنچه که سیاست خارجی پاکستان را به طور عمده شکل می دهد حساسیت فوق العاده و رقابت با هندوستان است. این سیاست باعث شده است که پاکستان در واقع به مرکز اصلی آموزش و تربیت و رشد گروه های تروریستی بنیادگرای اسلامی تبدیل شود که عمده آنها در خدمت نفوذ در افغانستان و مقابله با هندوستان و مناقشه بر سر کشمیر است. علاوه بر القاعده، گروههای بنیاد گرائی که بعد ها در کشورهای مختلف افریقائی و آسیا فعال شدند اکثراً در پاکستان متولد شدند. همچنین می توان گروه های بنیاد گرای تروریستی را نام برد که در درون خود پاکستان هستند و فعالیت شان تحت نظر آی اس آی و ارتش پاکستان است. عمده فعالیت این گروه ها علیه پیروان تشیع و یا شاخه های مذهبی رقیب اند و علاوه بر آن در افغانستان و کشمیر هند نیز فعال هستند. بیشتر این گروه ها به عملیات ضد شیعه ها و بمب گذاری در مراسم مذهبی ماه محرم در پاکستان نیز متهم هستند. از آن جمله می توان از گروه ها و دسته هائی مانند لشکر طیبه، سپاه صحابه، لشکر جهنگوی و جیش محمد نام برد که تنها برخی از مرموزترین آن ها می باشند. تشکیل این گونه گروه ها و حمایت از القاعده و طالبان در واقع یک ضرورت سیاست خارجی اسلام آباد بوده است. این سیاست از زمان جنگ داخلی در افغانستان بعد از خروج روس ها مبنای سیاست خارجی پاکستان بوده و جناح های مختلف عرصه سیاسی پاکستان این سیاست را که تحت نظر ارتش و آی اس آی بوده هرگز تغییر نداده اند. در این میان نفوذ بلامنازع پاکستان بر طالبان فرصت استثنائی را برای پاکستان ایجاد کرده است و نتیجه چند دهه سرمایه گذاری سیاسی و حرکت از پیچ و خم های سیاسی در عرصه جهانی و منطقه ئی است و حاضر نیست بسادگی از آن دست بردارد.

در چنین موقعیتی در پی اشغال افغانستان توسط امریکا و متحدینش رهبران و نیروی عمده نظامی طالبان و القاعده به پاکستان رفته و تحت حمایت نیروهای امنیتی و ارتش پاکستان قرار گرفتند. طالبان در همانجا و تحت حمایت آی اس آی و ارتش پاکستان نیروی خود را در اردوگاه هائی در پاکستان بازسازی کردند و نیروهای وسیعی را از میان مهاجران افغان و همچنین از مدارس دینی در ایالت های سرحد شمال و بلوچستان عضو گیری کرده و آموزش نظامی داده اند و گفته می شود که طلبه های این مدارس در جنگ های اخیر حضور پرشماری داشته اند. طالبان از سال ۲۰۰۶ که توانست به صورت جدی عملیات نظامی خود در افغانستان را دوباره از سر گیرد سیاست ها و عملیات نظامی خود را با مشاوره و راهنمایی های ارتش و استخبارات پاکستان به پیش برده که تا به حال ادامه دارد. حتی شرکت طالبان در کنفرانس های صلح که عمدتاً از طریق دفتر سیاسی طالبان در دوحه قطر به پیش برده می شد عمدتاً با وساطت و مشاوره این نهادهای پاکستانی که تلاش می کنند سیاست های طالبان حتی در زمینه های جزئی و تاکتیکی را در کنترل خود بگیرند، انجام می گرفت. به طور مثال در ادامه مذاکراتی که میان طالبان و امریکا و همچنین دولت پوشالی افغانستان به پیش برده می شد دولت امریکا کنفرانسی را در ماه اپریل در ستانبول ترکیه پیشنهاد کرد که قرار بود در آن کنفرانس در مورد آینده حکومت افغانستان تصمیم گیری شود. کنفرانسی شبیه به کنفرانس بن المان که در سال ۲۰۰۲ برگزار شد. پس از چند بار تعویق افتادن بالاخره طالبان حاضر نشد که در چنین کنفرانسی شرکت کند. یک دلیل مهم آن مکان آن بود که طالبان ترجیح می داد که در دوحه قطر و یا در پاکستان برگزار شود. مخالفت طالبان با مکان برگزاری به دلیل عدم موافقت پاکستان بود. زیرا با تعیین ستانبول به مثابه مکان برگزاری آن کنفرانس امریکا در نظر داشت که نقش ترکیه در افغانستان را افزایش دهد. به همین جهت از ترکیه خواسته بود که حفظ امنیت فرودگاه

کابل را به عهده گیرد و حتی خواهان آن بود که نیروهای ترکیه برای مدتی بعد از خروج نیروهای امریکائی و ناتو در افغانستان باقی بمانند. این موضوع برای پاکستان خوشایند نبود و می توانست سلطه آنها را تحت شعاع قرار دهد. اگر چه عدم شرکت طالبان و مخالفت پاکستان دلیل دیگری هم داشت و آن تمایل به طفره رفتن از مذاکرات و تغییر مسیر به طرف گسترش جنگ نیز بود تا بتوانند از خلأ نظامی ایجاد شده و عدم آمادگی دولت در میدان جنگ حداکثر استفاده را بکنند.

علی رغم شواهد بسیار سیاست مداران پاکستان هر گونه ارتباط با طالبان و به همان منوال طالبان هر گونه وابستگی به پاکستان را در دو دهه گذشته انکار کرده اند. اما شواهد و قرائن بسیار قوی تر و گویا تر از انکارهاست. حتی برخی عملیات تروریستی در افغانستان آشکارا امضای سازمان جاسوسی پاکستان را بر خود داشته است. به طور نمونه می توان از بمب گذاری در سفارت هند نام برد که هیچ چیز غیر از رقابت های پاکستان و هند نمی تواند پاسخگوی انگیزه آن باشد، به خصوص اینکه بارها سیاست مداران پاکستانی نسبت به نفوذ هندوستان در افغانستان و تعداد کنسولگری های هند در افغانستان اعتراض کرده بودند.

علاوه بر مشوره ها و کمک های نظامی ارتش پاکستان به طالبان در پیشروی های اخیر مردم همچنین شاهد وجود افراد پاکستانی در گروه های نظامی طالبان بوده اند و همچنین دولت افغانستان از دستگیری جنرال های ارتش پاکستان که در لباس طالبان ظاهر شده اند خبر داده است. خبرهایی مبنی بر شرکت اعضاء و یا افراد بسیج شده توسط گروه های بنیادگرای پاکستانی مانند لشکر طیب و سپاه صحابه در صفوف طالبان بشدت شایع است.

با مطرح شدن و میدان دادن امریکابه طالبان و پیشروی های نظامی اخیر توسط طالبان، سیاست مداران پاکستان پرده ها را بیشتر کنار زده و به صورت علنی تری از طالبان حمایت می کنند. شاه محمود قریشی وزیر خارجه پاکستان در مصاحبه خود به تاریخ ۲۹ جوزا با شبکه طلوع نیوز، در پاسخ این سوال که گروه مذاکره کننده طالبان هر بار برای مذاکره با رهبران طالبان و مقام های سازمان اطلاعاتی پاکستان به این کشور می روند، پاسخ صریحی نداد. در مقابل رشید احمد وزیر داخله پاکستان در یک مصاحبه با جیو نیوز پاکستان گفت که "خانواده های اکثر مقامات طالبان در پاکستان در مروت، لوی بیر، بارکو و ترنول زندگی می کنند." این پاسخی دقیق بود در حالی که ذبیح الله مجاهد سخنگوی طالبان به بی بی سی بلا فاصله این مسأله را رد کرد و ادعا کرد که حضور همه رهبران و مسئولین طالبان برای کنترل و رهبری جنگ ضروری است و خانواده آنها نباید از آنها دور باشند. این تناقض گویی نشان از نشأت کردن واقعیت دارد. اما فراتر از این در شرایطی که اکثر کشورهای منطقه حداقل به صورت علنی از مذاکرات میان طالبان و دولت افغانستان دفاع می کنند، عمران خان نخست وزیر پاکستان اخیراً در مصاحبه با شبکه عرب نیوز به صورت تلویحی از امکان به قدرت رسیدن طالبان از طریق جنگ دفاع کرده است که نشان از جهت گیری سیاست آنها نسبت به جنگ در افغانستان دارد و این ادعا را که ادامه جنگ توسط طالبان و طفره رفتن از مذاکره با مشاوره پاکستان و سازمان های اطلاعاتی بوده است، تقویت می کند.

سوال اینجاست که چرا امریکا در تمام این دوره ها در مورد نقشی که پاکستان در مسایل افغانستان بازی می کند، سکوت کرده است؟ و همچنین این سوال که چرا هنگامی که ملا منصور جانشین ملا عمر رهبر طالبان از ایران برمی گشت توسط نیروهای امریکائی سریعاً ردیابی و به قتل رسید در حالی که رفت و آمد وسیعی از رهبران طالبان و حتی نیروهای نظامی طالبان به پاکستان از چشم نیروهای امریکائی دور می ماند و یا این که چشم خود را بر آن می بندد؟ حتی دیده شده که طالبان سلاح های سنگین نظامی مانند تانک هائی را که از نیروهای دولت افغانستان به دست آورده اند به پاکستان انتقال داده اند. آیا امریکا از نقش پاکستان و حمایت آن از طالبان بی خبر است؟ مسلماً خیر و با توجه به

دستگاه جاسوسی امریکا و استقرار نیروی عظیمی که تا همین اواخر در افغانستان مستقر بوده و با توجه به ارتباط محکم بین دستگاه های جاسوسی امریکا و پاکستان بی اطلاعی امریکا از این روابط بسیار حسنه بسیار نامحتمل است. پروژه ربودن و کشتن اسامه بن لادن به اندازه کافی گویاست و نشان می دهد که امریکا مستقیم و یا غیر مستقیم به صورت دقیقی از حضور نیروهای القاعده و طالبان در پاکستان و رفت و آمد آنها و حمایت و پشتیبانی مالی، نظامی و سیاسی پاکستان و ارتش آن از طالبان آگاه بوده است. این رابطه را حتی مقامات بالا رتبه امریکا بارها به صورت علنی اعلام کرده اند. رابرت گیتس وزیر دفاع امریکا در می ۲۰۰۹ در برنامه ای در شبکه سی بی اس هم از "ارتباط قوی" استخبارات پاکستان و طالبان خبر داد و هم از مقاصد پاکستان برای افغانستان بعد از ترک آن از سوی امریکا. حتی ترمپ در هنگام اعلام ستراتیژی خود در مورد افغانستان در ابتدای ریاست جمهوری اش، پاکستان را متهم به پناه دادن به نیروهای طالبان کرد و گفت که در این مورد ساکت نخواهد ماند. (مؤسسه مطالعاتی راهبردی شرق، تقابل پاکستان و امریکایس از اعلام ستراتیژی جدید برای افغانستان، چهارشنبه ۸ تیر [سرطان] ۱۳۹۶). همچنین بسیاری از خبرنگاران غربی با کسب اطلاعات از منابعی که اکثراً منابع اطلاعاتی هستند این مسأله را تأیید کرده اند و بارها از پاکستان به نام پشت جبهه، استراحتگاه و بهشت طالبان نام برده اند. اما موضوع این است که مقامات و رهبران امریکا و دیگر کشورهای غربی بیشتر چشم خود را بر آن عامدانه بسته اند. این مسأله چند دلیل دارد، اول این که همانگونه که قبلاً اشاره شد جنگ امریکا با طالبان به خصوص بعد از آغاز اشغال عراق توسط امریکا از جدیت برخوردار نبوده است و هدف امریکا نه نابود کردن طالبان بلکه دنبال کردن منافع جهانی و ستراتیژیک خود در منطقه بوده است. از طرف دیگر پاکستان در دوران جنگ سرد و بعد از آن یک متحد مهم منطقه ئی امریکابوده است و به خصوص خدمات پاکستان به امریکا و غرب در جنگ سرد و نقشی که در افغانستان ایفاء کرد برای غرب حیاتی بود. پاکستان در مقابل خدماتش به غرب انتظار نقش مهمی در افغانستان را می کشید و حتی این انتظار را داشت که افغانستان کاملاً در سیطره پاکستان قرار گیرد. اما اشغال افغانستان توسط امریکا و سقوط حکومت طالبان موقعیت پاکستان در افغانستان و منطقه را به کلی تضعیف نمود. در نقطه مقابل آن موقعیت رقبای منطقه ئی آن هندوستان و ایران تقویت شدند. امریکای این مشکل پاکستان را درک می کرد. اگر چه در دورانهائی پاکستان مورد تهدید مقامات امریکاقرار گرفت اما در محاسبات امریکا، مانورهای پاکستان تا جائی که منافع ستراتیژیک امریکا مورد تهدید قرار نمی گرفتند قابل تحمل بود. اما تحول دیگری در اوضاع جهانی درچرخش امریکابه حمایت از نقش پاکستان در افغانستان و منطقه دخیل بود و آن جهت گیری پاکستان به طرف چین بود.

پاکستان نه تنها به دلیل از دست دادن موقعیت خود در افغانستان شدیداً خشمگین بود بلکه روابط نزدیک امریکا و هند در دوره اخیر بیش از اندازه بر نگرانی های پاکستان می افزود. این نگرانی جهت گیری پاکستان با چین را تشدید کرد. چین از دیر باز روابط نسبتاً خوبی با پاکستان داشته است. این روابط بر اساس دشمنی مشترک با هندوستان بود که با غلبه رویونیست ها در چین و سپس ظهور چین به مثابه یک قدرت امپریالیستی و یک رقیب مهم برای امریکا، چین در پاکستان به سرمایه گذاری های عظیم به خصوص در یکی دو دهه اخیر پرداخته است. این رابطه حسنه که گذشته ای هم دارد با توجه به قدرت گیری چین در سطح جهانی و شدت گرفتن تضاد ها با امریکا، برای امریکا یک زنگ خطر به حساب می آمد. در نتیجه از دست دادن یک متحد ستراتیژیک را که خدمات بسیاری برای منافع امپریالیستها به خصوص امپریالیزم امریکا انجام داده است، نمی توانست نادیده بگیرد. این مسأله به خصوص از آن جهت حائز اهمیت است که امریکادر حال صف بندی جدیدی از نیروهایش در سطح جهان علیه چین است. بنابراین امریکاتر جیح داد که چشم خود را بر حمایت های پاکستان از طالبان ببندد. علاوه بر آن در تحول جدیدی که در ارتباط با اولویت های جدید

امپریالیزم امریکا در جهان بود جایگاه خاصی را برای پاکستان در نظر بگیرد. این مسأله با یک چرخش سیاسی و با بیرون کشیدن نیروهای امریکائی و ناتو از افغانستان شرایط را برای قدرت گرفتن طالبان از طریق جنگ فراهم سازد تا عملاً افغانستان را در سیطره پاکستان قرار دهد. - ادامه دارد

یادداشت:

۱- از این که علی رغم عدم شناخت ما از رفقای "جمعی از کمونیست های انقلابی- افغانستان"، باز هم آنها بر ما اعتماد نموده نوشته ارزشمند و جامع شان را جهت نشر به آدرس پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" فرستاده اند، سپاس ما را از آنها ابراز می داریم.

۲- بر مبنای تجاربی که در جریان بخش بدون انقطاع پورتال به دست آورده ایم و متوجه شده ایم که با تأسف خوانندگان نوشته های طولانی را کمتر می خوانند، ما نوشته ارسالی رفقاء را به دو بخش تقسیم نموده ایم، امید از این بابت از ما آزرده نشوند.

۳- دوستان و رفقای که خواستار تماس با رفقای تهیه کننده نوشته حاضر باشند، می توانند، نوشته ها، پیشنهادات اصلاحی و تکمیلی و یا هم انتقادات شان را به آدرس پورتال بفرستند، ما همان طوری که در گذشته، پل ارتباط بین آحاد جنبش چپ بوده ایم، باز هم این کار را با افتخار انجام خواهیم داد.

اداره پورتال AA-AA